

## نگاهی به جنبش انقلابی نیکاراگوئه

کشور نیکاراگوئه واقع در آمریکای مرکزی، ۱۴۸ هزار کیلومتر مربع مساحت و سه میلیون جمعیت دارد، هفتاد درصد اهالی این کشور در روستاها زندگی می‌کنند. نیکاراگوئه از کشورهای کشاورزی عقب‌مانده‌ای است که مناسبات فئودالی در روستاهای آن همچنان باقی است. بعد از کسب استقلال از استعمارگران اسپانیایی در ۱۸۲۱ این کشور به‌عنوان هدف مطلوبی برای طرح‌های مختلف سیاسی استراتژیکی سرمایه‌داری نوحاسته ایالات متحده قرار گرفت. نیکاراگوئه یکی از اولین قربانیان تجاوز سیاسی ایالات متحده به‌شمار می‌رود. دولت آمریکا در ۱۹۰۹ به نیکاراگوئه تجاوز نظامی کرد و این امر، پایان خشونت‌آمیزی بود به‌پرونده فرمستی بورژوا لیبرالی که از سال ۱۸۹۳ توسط «خوزه ساتوز لایا» آغاز شده بود. «زلایا» به‌عنوان رهبر رژیم لیبرالها از ۱۸۹۳ تا ۱۹۰۹ به‌انجام یک‌سری اصلاحاتی برای مدرنیزه کردن ساخت‌های مستعمراتی از طریق تقویت مؤسسات و قوانین دولت بورژوایی پرداخت. از نظر اقتصادی بورژوازی صادرکننده قهوه را تقویت نمود و تمام درها را به‌روی سرمایه‌گذاری خارجی باز گذاشت. اساساً به‌علت موافقت با زاین پرسر تأسیس کانال احتمالی دریای کارائیب به اقیانوس آرام و مذاکره برای دریافت یک قرض قابل ملاحظه از انگلستان بود که ایالات متحده او را در سال ۱۹۰۹ با شخصی به‌نام «دیاز» از جناح محافظه‌کاران تعویض نمود. «دیاز» حامی بدون قید و شرط سلطه ایالات متحده بر آمریکای مرکزی بود. سه سال جنگ داخلی بین لیبرالها و محافظه‌کاران با سرکوب موقتی لیبرالها به‌وسیله پیاده کردن ۲۷۰۰ سرباز نیروی دریایی آمریکا در سال ۱۹۱۲ پایان یافت. الیگارشی محافظه‌کار کنترل مطلق خود بر دولت را تا سال ۱۹۲۴ ادامه داد. در ۱۹۲۴ انتخاباتی تحت نظارت ایالات متحده برگزار گردید که به پیروزی لیبرالها منجر شد. سربازان نیروی دریایی خارج شدند. در ۱۹۲۶ محافظه‌کاران به‌کودتا دست زدند، که به‌شورش لیبرالی زیرعنوان «طرفداران قانون اساسی» و تحت رهبری ژنرال «خوزه ماریا مونکارا» موجب شد. تجدید جنگ داخلی بازگشت سربازان نیروی دریایی آمریکا را جهت حمایت از محافظه‌کاران سیت گردید. اما دولت آمریکا ناتوان از مغلوب کردن لیبرالها مجبور به مذاکره و امضای موافقت‌نامه صلح شد. عمده‌تأ نیروهای توده‌ای تحت رهبری «آگوستو ساندینو» در جنگ برای قانون اساسی، پیروزی لیبرالها را بر محافظه‌کاران در مناطق ویژه‌ای

تأمین نمودند. موافقت‌نامه «Tipitapa» بین نماینده ایالات متحده و ژنرال «مونکادا» در ۴ مه ۱۹۲۷ ضمن پایان دادن به جنگ، با توافق نظارت ایالات متحده به انتخابات سال ۱۹۲۸ امضا گردید. از آن جنگ، اولین گروه انقلابی سیاسی - نظامی که دارای مواضع قاطع ضد امپریالیستی با سمتگیری طبقاتی بود و توسط «ساندینو» رهبری می‌شد، ظاهر گشت. «ساندینو» تنها رهبر ارتش لیبرالها بود که موافقت‌نامه را پذیرفت و ایالات متحده را در ۶ سال جنگ ناموفق بر علیه چریکهای ضد امپریالیست «ساندینو» گرفتار کرد. در عین حال از ۱۹۲۷ نیروهای پیشاهنگ انقلابی تحت رهبری «ساندینو» به ستیز با نیروهای لیبرال حاکم بر نیکاراگوئه ادامه دادند. این نیروی انقلابی در این مرحله از مبارزه (در سالهای ۱۹۲۶-۱۹۳۴) خواهان انجام یک جنگ ضد امپریالیستی و طبقاتی برای آزادی ملی بر علیه امپریالیسم مداخله‌جو آمریکا و هندستان سازشکار نیکاراگوئه‌ای آنها بودند و نیز استراتژی انقلاب مسلحانه را به عنوان تنها راه صحیح مبارزه علیه تجاوز نظامی امپریالیسم آمریکا و مبارزه بر ضد نیروهای ارتجاعی محلی، ارائه دادند. جنگ عظیم رهایی‌بخش که با شرکت فعالانه همه اقشار خلقی جامعه همراه بود، موفق به بیرون راندن نیروهای تجاوزگر آمریکایی از خاک نیکاراگوئه شد. دولت آمریکا ناتوان از شکست سیاسی و نظامی نیروهای «ساندینو» و روبه‌رو شدن با محکومیت بین‌المللی بخاطر تجاوزش به خاک نیکاراگوئه (حتی از طرف بخشهای وسیعی از افکار عمومی ایالات متحده) مجبور به خارج کردن سربازان خود در سال ۱۹۳۱ و ترتیب انتخاب در ۱۹۳۳ گردید. «آناستاسیو سوموزا گارسیا» به عنوان فرمانده «گارد ملی» که بعد از خارج شدن سربازان ایالات متحده در ۱۹۳۳ ایجاد شده بود، انتخاب گردید. و سپس با حکومت لیبرالها معاهده‌ای امضاء کرد. جنبش انقلابی به رهبری «ساندینو» طرح یک مبارزه سیاسی را برای ساختن یک قدرت انسانی و مادی ریخت که بتواند در آینده یک پیروزی نظامی را همراه با پیروزی سیاسی و اقتصادی بر نیروهای ارتجاعی محلی مورد حمایت امپریالیسم آمریکا به دست آورد و از اینرو مسیر یک جنگ انقلابی داخلی را باز کرد. حملات مداوم «گارد ملی»، «ساندینو» را مجبور به مذاکره با دولت نمود. اما به دستور «سوموزا»، «ساندینو» و یارانش در ۲۱ فوریه ۱۹۳۴ به هنگام ترک ضیافت شام با رئیس جمهور «ساکاسا» به‌رگبار گلوله بسته شدند و بلافاصله به حمله وحشیانه بر علیه کثورتیوهای روستایی پشتیبان «ساندینو» پرداخت که بیش از ۳۰۰ خانوار در این قتل عام از بین رفتند. «سوموزا» پس از اینکه از تحکیم فرماندهی خود بر «گارد ملی» اطمینان یافت، «ساکاسا» رئیس جمهور نیکاراگوئه را در ۱۹۳۶ سرنگون ساخت و سپس انتخابات ساختگی خود را برقرار کرد و بیش از ۴ دهه حکومت دیکتاتوری خود را تشکیل داد. با مرگ «ساندینو»، دومین دوره اصلی جنبش انقلابی (در سالهای ۱۹۳۴ - ۱۹۵۶) که دوره افول و رکود جنبش بود، آغاز گردید. افول جنبش انقلابی حاصل شرایط ملی و بین‌المللی معینی بود. عدم رشد یافتگی زحمتکشان نیکاراگوئه و پایین بودن سطح سازمان‌یافتگی و آگاهی آنان - ناتوانی پیشاهنگان انقلابی در انجام اشکال سیاسی سازماندهی توده‌ها - محدود بودن رهبری

فکری مبارزه به یک شخص یعنی «ساندینو» و عدم وجود رهبری جمعی - از جمله شرایط داخلی و شرکت دولت آمریکا در اتحاد با نیروهای متفقین در مقابله با فاشیسم در همان دوران که باعث کسب اعتبار برای آمریکا شده بود، از جمله شرایط خارجی بودند که افول انقلابی در کشور نیکاراگوئه را موجب شدند. در طول این دوره ۲۲ ساله، پیشاهنگ جنبش انقلابی، قوه ابتکار و رهبری استراتژیکی خود را از دست داد. اما در این دوره جنبشهای خودبخودی که به دسته‌های سازمان داده شده پیشاهنگ وابسته بودند، شکل گرفتند.

در ۱۹۴۴ «حزب سوسیالیست نیکاراگوئه» تشکیل گردید، اما حتی این سازمان نتوانست دلیل پیچیدگی دوره و نیز عوامل ذهنی رهبری آن، خلاء یک سازمان پیشاهنگ انقلابی را پر کند. مبارزات توده‌ای و دانشجویی در حالت آماتوری و فاقد سازماندهی بود و سازماندهی چپ توده‌ای نیز در یک ضعف شدید بسر می‌بردند. در اثنای دهه ۱۹۵۰ دارودسته «سوموزا» و حامیان امپریالیست آنان با استفاده از حکومت استبدادی، سلطه تجاری، مالی، سیاسی و استراتژیکی خود را در سرتاسر نیکاراگوئه برقرار کردند. آشفتگی توده‌ای بویژه در میان دهقانان متوسط و فقیر بوجود آمد که خشم خلق را در این دوره شعله‌ور ساخت. در این دوره «سوموزاگاریسیا» تقسیم مسئولیتها در میان دو پسرش را آغاز نمود. در ۱۹۵۱ «لویس سوموزا» به‌عنوان رئیس جمهور انتصاب گردید و «آناستاسیو سوموزا» در رأس فرماندهی گارد ملی قرار گرفت.

عمل انقلابی «ریگو برتولویز پرز» در ۱۹۵۶ که منجر به اعدام «سوموزاگاریسیا» شد، تأکیدی بر تقویت مبارزه خلق بود. این عمل نقطه عطفی در تولد دوباره جنبش انقلابی بود و به‌دوره تاریخی افول انقلابی خاتمه داد. مرحله اوج جنبش انقلابی که با عمل قهرمانه «ریگو برتولویز» آغاز شد از دوران مختلفی گذر کرد. دوران ابتدایی تجمع دوباره انقلابی در سالهای ۶۰-۱۹۵۶ بود، یعنی زمانی که مردم نیکاراگوئه پایه‌های لازم برای تشکیل یک گروه پیشاهنگ انقلابی را ریخت. مبارزات توده‌ای، اعتراضات کارگران و دانشجویان و دهقانان برضد دیکتاتوری، بر علیه افزایش هزینه‌های زندگی، شرایط بهداشت، شرایط زیستی، تأمین اجتماعی و خواسته‌های اجتماعی دیگر، که بطور مداوم تا سال ۱۹۶۰ به طول انجامید، با بحران‌های اقتصادی ناشی از سقوط قیمت‌های قهوه و پنبه در این سالها به اوج خود رسید. از مهمترین نشانه‌های مبارزات خلق بین سالهای ۶۰-۱۹۵۶، وجود بیش از ۲۰ جنبش مسلحانه بر علیه دیکتاتوری بود. در طی این دوره، که جنبش انقلابی وارد نخستین مرحله اوج خود شده بود، گرچه تمایل عمومی در میان مردم برای قبول سازماندهی در مبارزه به‌ضد استبداد وجود داشت، اما همچنان جنبش انقلابی از نبود یک سازمان سیاسی - نظامی پیشاهنگ رنج می‌برد. از نیمه دوم سالهای ۵۰، شرایط جهت ایجاد یک پیشاهنگ انقلابی که قادر به رهبری مبارزه باشد، به‌وجود آمد. در ۱۹۵۶ در دانشگاه، گروه کوچکی برپایه اصول مارکسیستی و به رهبری «کارلوس فونسه‌کا» تشکیل گردید. در ۱۹۶۰ عناصری از جوانان، مهمترین بخشهای کارگران، دهقانان و هنرمندان

را در «سازمان جوانان وطن پرست نیکاراگوئه» سازماندهی کردند. در ۱۹۶۱، سازمان «نسل انقلابی ۲۷ ژوئیه» تشکیل گردید. جبهه ملی و آزادیبخش به عنوان پیشاهنگ سیاسی - نظامی متشکل از نیروهای میهن پرست و ضد دیکتاتوری در نیکاراگوئه تشکیل گردید که به یاری بزرگداشت ژنرال «ساندینو» قهرمان ملی خلق نیکاراگوئه، این جبهه به نام «جبهه آزادیبخش ملی ساندینیست» FSLN نامیده شد. تشکیل این جبهه در ۱۹۶۱ مهمترین واقعه تاریخی در این دوره از جنبشی انقلابی بود. با ایجاد پیشاهنگ FSLN، دوران دوم از مرحله اوج جنبش انقلابی آغاز شد که سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۷ را دربرگرفت. در اثنای مرحله دوم، جنبش ساندینیست‌ها دوباره متولد شد و توسعه یافت. نقشه‌های عوام‌فریبانه سازمان «اتحاد برای پیشرفت»، سرکوب وحشیانه دائمی «گارد ملی»، تجاوز نیروهای «شورای دفاع آمریکای مرکزی» به قصد سرکوب مبارزات مردم نیکاراگوئه، تبلیغات وسیع و روزافزون رژیم برضد ساندینیست‌ها، ... هیچکدام قادر به تغییر مسیر پیشرفت انقلاب توده‌ای ساندینیست‌ها نشدند. این جبهه اقدامات شدیدی برای سرنگون رژیم ساموزا انجام داد و مورد حمایت اقشار وسیع خلق قرار گرفت. «جبهه آزادیبخش ملی ساندینیست» در منطقه «پانکاسان» در طول سالهای ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷، جنگ چریکی را توسعه داد. علیرغم شکست FSLN در یک مقابله عمده با گارد ملی در سال ۱۹۶۷، این تجربه، نخستین آلترناتیو مهم درپیش روی مردم بود و نیز موجب تقویت پیوندهای درونی میان انقلابیون و دهقانان گردید و بدین‌گونه «جبهه آزادیبخش ملی ساندینیست» خود را از نظر ملی و از بُعد سیاسی و روانی، با حرکت «پانکاسان» در ۱۹۶۷ بنا نهاد. حرکت «پانکاسان» اراده خلق برای تدارک حمله نیرومند علیه امپریالیسم و دیکتاتوری را به حرکت درآورد و بی‌اراده‌گی و ترس را طرد نمود. دوران سوم از مرحله اوج جنبش انقلابی سالهای ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۴ را در برمی‌گیرد. در سال ۱۹۶۷ «آناستاسیو جنیوز ساموزا» قدرت رسمی را به دست گرفت و فشار خود را برای سرکوب ساندینیست‌ها افزایش بخشید. اما در این مرحله، پیشاهنگ هم از نظر سیاسی و هم از نظر ایدئولوژیکی تقویت گشت. «جبهه آزادیبخش ملی ساندینیست» گام بزرگی را در جهت درک پروسه تاریخی خود و درسهایی از مبارزات سراسر آمریکای لاتین به پیش گذاشت، بتدریج شروع به ایجاد یک تشکیلات ایدئولوژیکی به عنوان راهنمای سیستماتیک و تئوریک نمود، نشریات و روزنامه‌های مخفی را به عنوان ارگانهای سیاسی خود منتشر نمود، گروههای مطالعاتی حتی در شدیدترین شرایط سرکوب بوجود آورد، و اعلامیه‌ها و خبرنگارهایی را چاپ و بطور وسیع در میان مردم پخش نمود. در ۱۹۶۹ برای نخستین بار خط مشی ساندینیست‌ها توسط «کارلوس فونسکا» در «برنامه تاریخی» جبهه آزادیبخش ملی ساندینیست، مدون گشت و انتشار یافت. در عین حال پروسه تمرکز نیروهای سیاسی و نظامی در سراسر کشور توسعه یافت. عمل ایجاد همبستگی در خارج از کشور سازمان داده شد، نفوذ سیاسی و معنوی و سازمانی FSLN در میان خلق عمیق‌تر گشت. عملیات نظامی به شکل

گسترده‌تری تداوم یافت. در ۲۷ دسامبر ۱۹۷۴، یکی از واحدهای FSLN تحت رهبری «ادوارد وکانتراز اسکوبار»، رهبر پیشاهنگ نیکاراگوئه، با گروهان گرفتن عده‌ای از همکاران نزدیک «سوموزا»، حکومت وی را مجبور به دادن امتیازاتی نمودند که از جمله پیام ۱۲۰۰۰ کلمه‌ای توسط FSLN از مراکز خبری اصلی کشور بخش گردید و تعدادی از زندانیان سیاسی کشور آزاد شدند که همراه با اعضای واحد چریکی به کوبا پرواز نمودند. این عمل انقلابی، تبلوری از تمامی تلاشهای گذشته ساندینیستها و نشان‌دهنده حیات جبهه ساندینیستها به‌عنوان یک نیروی قادر به انجام انقلاب بود.

دوران چهارم از مرحله اوج جنبش انقلابی را سالهای ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۹ یعنی تا زمان پیروزی انقلاب نیکاراگوئه در برمی‌گیرد. در این مرحله، «جبهه آزادیبخش ملی ساندینیست»، حمله عمومی (سیاسی - نظامی) برای سرنگونی حکومت «سوموزا» را تشدید نمود، کلیه قوای خود را در راستای استراتژی انقلاب توده‌ای و جنگ توده‌ای درازمدت بسیج کرد، برنامه مطابق با خواست خلق (برنامه حداقلی) را به شکل فراگیرتر و توده‌ای‌تر و برپایه تأسیس یک حکومت دمکراتیک انقلابی خلق ارائه داد، فعالیت انقلابیون را در میان توده‌ها و جنگنده‌ترین و انقلابی‌ترین بخشهای جامعه گسترش داد، سازمانها و نهادهای توده‌ای را جهت ارتباط پیشاهنگ مخفی با توده‌ها و حضور مستمر انقلابیون در زندگی و کار مردم تقویت نمود، در جهت ایجاد جبهه وسیع ضد سوموا متشکل از تمامی احزاب و سازمانهای گوناگون ضد سوموزایی کشور فعالیت خود را سازمان داد، از کلیه امکانات و وسایل برای بردن برنامه و شعار خود در میان توده‌ها و بسیج توده‌ها پیرامون آنها و جلب مردم به مبارزه علنی و مخفی بر علیه رژیم استفاده کرد، و اتحاد سنتی میان جنبش ساندینیستها را تحکیم و از آن پاسداری نمود، از تضادهای موجود در «گارد ملی» و دیگر نهادهای سرکوبگر استفاده نمود و امکاناتی را فراهم ساخت تا هریک از اعضای این نیروها که تمایل داشتند به جنبش ساندینیستها پیوندند در را به روی خود بسته نبینند، اتحاد و انضباط آهنین و آگاهانه تمامی مبارزین برای تحقق اصول انقلابی ارائه شده و در چارچوب هدایت رهبری ملی را تأمین نمود. «جبهه آزادیبخش ملی ساندینیست» فعالیت چریکی و اقدامات مسلحانه خود را در سراسر کشور گسترش داد. این اقدامات منجر به یک جنگ داخلی فراگیر شد. جبهه توانست در طول این مدت از حمایت دهقانان، کارگران، بازرگانان، اقتدار مختلف مردم، روشنفکران و حتی روحانیون برخوردار شود. قتل خائنه «پدرو چامور» لیدر نیروهای اپوزیسیون نیکاراگوئه در ۱۹۷۸ به دست رژیم دیکتاتوری ساموزا نقطه عطفی در اوج‌گیری جنبشی ضد دیکتاتوری در این کشور بود. پس از این رویداد، اقتدار وسیع کشور زیر شعار مبارزه در راه سرنگونی رژیم دیکتاتوری، متشکل و متحد شدند. در سپتامبر ۱۹۷۸ قیام گسترده خلق نیکاراگوئه علیه دیکتاتوری، به وسیله رژیم دست‌نشانده ساموزا و به یاری امپریالیسم آمریکا به خاک و خون کشیده شد و در سراسر کشور

توده‌های قیام‌کننده به زندان و میدان‌های اعدام سپرده شدند. اما دیری نگذشت که جنبش توده‌ای میهن‌پرستان علیه رژیم دیکتاتوری و علیه سلطه امپریالیسم از نو اوج گرفت. در ۱۶ ژوئن ۱۹۷۹، «جبهه آزادیبخش ملی ساندینیست» در کستاریکا دست به تشکیل یک خوتسای موقت برای بازسازی ملی زد که در آن گروه‌های دیگر ضد سوموزا شرکت داشتند. در ۱۶ ژوئیه «شورای مقاومت ملی» تشکیل گردید و در این زمان جنبش توده‌ای خلق به شکل جنگ داخلی وارد مرحله مبارزه مسلحانه گردید. در ۱۸ ژوئیه، رژیم دیکتاتوری سوموزا و «گارد ملی» زیر ضربات انقلاب خلق نیکاراگوئه و تمامی نیروهای مخالف حکومت ساموزا به رهبری «جبهه آزادیبخش ملی ساندینیست» سرنگون گردید.

حکومت جدید شکل اتحادیه‌های کارگری، سازمانهای دهقانی و گروه‌های زنان و جوانان را مورد تشویق قرار داد. بانکهای داخلی و شرکتهای بیمه را ملی اعلام کرد، تجارت خارجی را تحت کنترل خود درآورد و بسیاری از کارخانجات را ملی کرد. بساط «گارد ملی ساموزا» را برچید و بجای آن «ارتش مردمی ساندینیست» و «پلیس ساندینیست» را تشکیل داد و در محله‌ها، مراکز تولیدی و مناطق روستایی بسیج نظامی مردمی را پایه‌گذاری نمود. در طی چند ماهی که از انقلاب سپری شد، قدرت سیاسی متمرکز در دست ساندینیست‌ها از طریق قدم گذاشتن به سمت برچیدن بساط سرمایه‌داری، به سرعت به سوی تثبیت حکومت کارگران و دهقانان گام برداشت و حتی بسیاری از کارخانجات متعلق به سرمایه‌دارانی که مدافع حکومت دیکتاتوری ساموزا نبودند، مصادره گشت. دهقانان فقیر و کارگران کشاورز که مورد پشتیبان حکومتی بودند که میان منافع آنان و کارگران شهر اشتراک مساعی برقرار می‌کرد، از طرق مختلف و از جمله از طریق: مبارزه برای گسترش اصلاحات ارضی، کسب حقوق کارگران روستاها، مبارزه برای برق کشیدن به روستاها، شرکت گسترده در امر سوادآموزی و از طریق تشکیل سازمانهای مبارزاتی خود، پا به عرضه سیاست می‌نهادند. کارگران غیرمتشکل شهرها ایجاد اتحادیه‌ها را به سرعت آغاز نمودند. و نیز برای دفاع از انقلاب و پیشبرد تصمیمات دولت جدید، به تشکیل «کمیته‌های محلات» برای دفاع از انقلاب پرداختند. زنان برای کسب حقوق مساوی، خود را در شهر و روستا متشکل نمودند. پس از سرنگونی حکومت ساموزا، مردمان سواحل اقیانوس آتلانتیک که اکثراً سیاه‌پوست یا سرخپوست هستند، صدها مؤسسات کوچک کشاورزی و صید ماهی ایجاد نمودند. ملیت ستم‌دیده «کاستنو» مبارزه علیه تبعیض نژادی را آغاز نمودند تا در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی از حق خودمختاری برخوردار گردند. این قسمت از نیکاراگوئه از دیرباز قربانی انزوا، تاراج توسط کمپانیهای آمریکایی و کانادایی، بی‌توجهی آشکار توسط حکومت مرکزی نیکاراگوئه بوده که نتیجتاً دچار عقب‌ماندگی شدیدی گشته است.

حکومت انقلابی ساندینیست‌ها در جهت ارائه خدمات بهداشتی و تعلیم و تربیت قدمهای

مؤثری برداشت. همچنین اقدامات سازمان یافته‌ای به عمل آورد تا بحران مسکن، که گریبانگیر اکثریت کارگران نیکاراگوئه بود را به طرق مختلف و از جمله از طریق: کاهش میزان اجاره خانه، ارائه خدماتی نظیر لوله کشی آب و فاضلاب و برنامه ریزی برای شروع پروژه‌های احداث مسکن ارزان قیمت در همه جا و مخصوصاً در مناطق روستایی، را رفع کند.

ساموزا و خاندان خیانت پیشه آن به دامان اربابان خود پناه بردند. نیروهای ارتجاع و امپریالیسم آمریکا برای بازگردان مواضع از دست رفته، به تلاشهای خود ادامه دادند. نیروهای نظامی «کنترها» بر علیه حکومت نیکاراگوئه سازماندهی شد. مبارزه میهن پرستان و انقلابیون این کشور وارد مرحله تازه‌ای گشت: مرحله تثبیت و تحکیم دستاوردهای انقلاب و تأمین راه پیشرفت و به ثمر ساندن روند انقلابی. بر حکومت انقلابی فشارهای سنگین تحمیل گردید. از یکسو آغاز جنگ داخلی مورد حمایت مالی و انسانی و تبلیغی امپریالیسم، ایجاد رعب و وحشت در جامعه و سلب امنیت و آرامش از مردم شهر و روستا، گسترش ترور و کشتار دسته جمعی هواداران حکومت، و از سوی دیگر فشارهای سیاسی و دیپلماتیک بر علیه دولت انقلابی، تحریم اقتصادی، وجود بیش از یک میلیارد و ۲۵۰ میلیون دلار بدهی پرداخت نشده از جانب حکومت ساموزا، حکومت انقلابی را در تنگناهای جدی قرار داد. علاوه بر آن اختلافات درون حکومت انقلابی تعمیق یافت و موجب گسسته شدن صفوف متحد «جبهه آزادیبخش ملی نیکاراگوئه» و کناره گیری بسیاری از فعالان این جبهه از دایره پشتیبانان حکومتی و حتی پیوستن آنها به صفوف ضد انقلاب یا مخالفان FSLN گردید.

رهبری ساندینیست‌ها در ابتدای امر نسبت به تعدادی از مسائل دید صحیحی نداشت و حتی در مواردی تعدادی از رهبران آن مخالف برخی خواسته‌های مردم بودند. از جمله در مواردی که سرخپوستان و سیاهپوستان سواحل اقیانوس اطلس خواستار خاتمه عدم تساوی نژادی و ملی بودند، می‌توان این برخورد نادرست را مشاهده کرد. ضدانقلاب از اشتباهات اولیه ساندینیست‌ها نهایت استفاده را برد. نتیجتاً سازمانهایی که در میان سرخپوستان و سایر ساکنان سواحل اقیانوس اطلس ریشه داشتند، علیه حکومت انقلابی اسلحه در دست گرفتند و با دسته‌های مسلح کنترها (که مورد حمایت آمریکا بودند) متحد شدند. بالاخره در اواسط دهه ۱۹۸۰ دولت ساندینیست‌ها حق خودمختاری مردم این منطقه را به رسمیت شناخت. و نیز می‌توان به اقدام حکومت ساندینیست‌ها در مقابله با عملیات نظامی گسترش یافته «کنترها» و عدول حکومت از موضع تکیه بر جنگجویان داوطلب و اقدام به برقراری خدمت نظام وظیفه اجباری در ۱۹۸۳ اشاره نمود. در حالی که مسئله خدمت نظام وظیفه اجباری در زمانی مطرح شد که حمایت اکثریت کارگران و دهقانان برای دفاع از این موضع جلب نشده بود. بنابراین سربازگیری اجباری نیز به سوژه سیاسی دیگری تبدیل شد که دستاویز کنترها قرار گرفت و در این زمینه هم موفق شدند. همراه با ایجاد و گسترش روند «دگرگونسازی» و «پروستریکا» در

اتحاد شوروی، بتدریج در سطح جهانی و در میان جنبشهای آزادیبخش و ملی نیز این نسیم تحولات وزیدن گرفت. دوران جنگ سرد به پایان خود نزدیک شد، شرایط نوین سیاسی بر جهان حاکم گشت، و ضرورت‌های جدیدی بر عملکرد رهبران سازمانها و جنبشها و دول ملی مسلط شد. حکومت نیکاراگوئه نمی‌توانست از این عرصه دور و مصون بماند. حکومت انقلابی برای تأمین صلح و امنیت و خاموش ساختن آتش جنگ داخلی و کشتار و خونریزی در کشور خود، و به‌منظور برقراری شرایط مناسب و ضرور برای پیشرفت و ترقی جامعه و تأمین رفاه عمومی و نوسازی ملی جامعه، و به‌قصد تأمین دموکراسی و آزادی در کشور و رعایت حقوق و آزادیهای اساسی مردم، راهی جز پذیرش و برگزاری یک انتخابات آزاد دموکراتیک در کشور نداشت. در فوریه ۱۹۹۰، انتخابات آزاد تحت نظارت محافل بین‌المللی در نیکاراگوئه برگزار گردید که در آن کاندیدای ریاست جمهوری جبهه «آزادیبخش ملی ساندینیست» یعنی «دانیل اورتگا» شکست خورد و خانم «چامورا» به‌عنوان کاندیدای مخالفان به پیروزی دست یافت.

ساندینیست‌ها که توسط مردم و به‌یاری نیروی متحد کلیه اقشار و طبقات مردم به حکومت رسیده بودند، نتوانستند ارتباط زنده خود با توده‌ها را حفظ نمایند، خواستها و نیازهای ضروری جامعه را به‌درستی تشخیص ندادند، نتوانستند اتحاد سنتی و پایدار خود را تحکیم بخشند، در جلب متحد از دیگر نیروها و سازمانهای کشور ناموفق ماندند، به‌دموکراسی در کشور بهای لازم و شایسته را ندادند، قادر به برقراری مناسبات سالم با دیگر کشورهای جهان و اتخاذ سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز با کشورهای پیشرفته صنعتی نگشتند، نتوانستند ضرورت پذیرش بسیاری از نهادهای سرمایه‌داری در کشور و نمایندگان سیاسی آنها در حکومت را با توجه به مرحله جنبش انقلابی درک نمایند، از حمایت مردم غافل شدند و این حمایت متحد و فراگیر خلق را از دست دادند. اینک ساندینیست‌ها امید دارند تا با ایجاد و تحکیم دموکراسی در کشور، و ایفای نقش فعال و مؤثر به‌عنوان یک اپوزیسیون نیرومند، و با استفاده از عوامل معین ملی و بین‌المللی و با شکست نیروی حاکم در پیاده کردن برنامه انتخاباتی و وعده‌های خود، در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۹۶ به پیروزی دست یافته و بار دیگر اهرم حکومتی را به دست گیرند.

تاریخ جنبش انقلابی نیکاراگوئه آکنده از فراز و نشیب‌های گوناگون است. مراحل پیدایش، مبارزه، افول، اوج، پیروزی و شکست آن می‌تواند در سه‌ای گرانمایی در اختیار مبارزان دیگر کشورها قرار دهد. برنامه تاریخی «جبهه آزادیبخش ملی ساندینیست» که در ۱۹۶۹ توسط «کارلوس فونسکا» از رهبران جنبش انقلابی نیکاراگوئه تدوین شده است، از اسناد مهم تاریخی است که می‌تواند در راستای آشنایی با برنامه‌ها و اندیشه‌های گوناگون در جنبش انقلابی جهانی و بررسی نقادانه آنها مؤثر باشد.